خاطراتم در بریتانیا

**تألیف:**

**دکتر عبدالله خاطر**

**مترجم:**

**ابراهیم کیانی درمیان**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| عنوان کتاب: | خاطراتم در بریتانیا | | | |
| نویسنده: | دکتر عبدالله خاطر | | | |
| مترجم: | ابراهیم کیانی درمیان | | | |
| موضوع: | اسلام و تمدن غرب | | | |
| نوبت انتشار: | اول (دیجیتال) | | | |
| تاریخ انتشار: | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | |
| منبع: |  | | | |
|  |  | | | |
| این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.  www.aqeedeh.com | | | |  |
| ایمیل: | book@aqeedeh.com | | | |
| سایت‌های مجموعۀ موحدین | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[سخن ناشر 3](#_Toc329842797)

[يادداشت مترجم 4](#_Toc329842798)

[مقدمه به ‌قلم: دكتر عبدالرزاق محمود ياسين الحمد 6](#_Toc329842799)

[آنچه در انگلستان ديدم... 9](#_Toc329842800)

[فارغ‌التحصيل دانشگاه كمبريج 9](#_Toc329842801)

[زنان غربي و مسأله‌ي ازدواج 12](#_Toc329842802)

[زن مسلمان، ملكه است! 15](#_Toc329842803)

[وقتي زن، با فطرتش در تعارض قرار بگيرد...! 17](#_Toc329842804)

سخن ناشر

الحمد لله وحده و الصلوة والسلام على من لا نبي بعده.

اين ‌كتابچه، بخشي از مجموعه مقالات دكتر عبدالله بن مبارك الخاطر مي‌باشد كه در مجله‌ي اسلامي البيان به نگارش درآمده و در همين مجله توسط مركز اسلامي بريتانيا انتشار يافته است.

از خداي متعال مي‌خواهيم كه اين كتاب‌چه را براي خوانندگان مفيد بگرداند و به نگارنده و تمام كساني كه در نشر آن سهم داشته‌اند، اجر و پاداش فراوان عنايت بفرمايد.

وصلی‌الله علی نبينا محمد وعلی آله وصحبه وسلم.

ناشر

بسم الله الرحمن الرحیم

يادداشت مترجم

الحمدلله ربّ العالـمين قيوم السموات والأرضين مدبر الخلائق أجمعين وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له الـملك الحق الـمبين وأشهد أن محمدًا عبده ورسوله الصادق الأمين صلى الله عليه وسلم وعلى آله وأصحابه أجمعين.

در جهان معاصر، دشمنان اسلام كوشيده‌اند تا در راستاي جنگ تمدن‌ها، غرب را مظهر و جلوه‌گاه آزادي انسان و سرزمين رؤياهاي بشري نشان دهند. آنان، در اين ميان نيازمند هياهوي تبليغاتي توانمندي بودند كه از يك‌سو حوزه‌ي نفوذ فكري خود را گسترش دهند و از ديگرسو با خرده‌گيري بر آموزه‌هاي اسلامي، به ترسيم و ارائه‌ي سيمايي از اسلام و مسلمانان بپردازند كه گويي دنياي مسلمانان، دنيايي تاريك و آكنده از اسارت و بردگي انسان‌ها و بويژه زنان مي‌باشد. هرچند براي ما مهم نيست كه غربي‌ها، درباره‌ي ما چه فكر مي‌كنند، اما بايد به اين پرسش پاسخ داد كه رجال ديني ما، در برابر شبيخون فرهنگي غرب چه كرده و چه بايد بكنند؟ ما، وظيفه داريم جدا از بكارگيري توان دفاعي ارزش‌هاي اسلامي، با موضعي دعوتي و تهاجمي، معادلات كنوني را به نفع اسلام تغيير دهيم و با ارائه‌ي سيمايي درست و راستين از اسلام، انسان گرفتار در باتلاق مادي‌گرايي را به آيين و سرشت راستين رهنمون گرديم. بدون ترديد ما مسلمانان، از قابليت‌هاي فكري و عقيدتي توانمندي هم‌چون كتاب و سنت برخورداريم كه جستجوي راهكارهاي فكري وايسم‌هاي ديگر، چيزي جز حماقت و بي‌انصافي نخواهد بود. چراكه تمام تلاش‌هاي فكري بشر، امتحان خود را پس داده و با وجود پيدايش و گسترش علوم و حوزه‌هاي فكري در‌باره‌ي انسان از قبيل روان‌شناسي و جامعه‌شناسي، نه تنها هيچ گرهي از مشكلات انسان باز نشده، بلكه روز به روز بر تيره‌روزي بشر افزوده گشته است. به عبارت ديگر اينك بايد با بهره‌گيري از آموزه‌هاي ناب كتاب خدا و سنت پيامبر اكرمص و الگوگزيني از سلف صالح، به خود و ديگران بقبولانيم كه بازگشت دوباره‌ي مجد و عزت اسلام و مسلمانان، در اصول و ارزش‌هايي خلاصه مي‌شود كه گذشتگان نيك ما، زندگي خود را بر اساس آن‌ بنا نهادند. عزت ما، در پيروي كوركورانه از غرب و تكرار دروغ‌هاي فريبنده‌ي غربيان نيست؛ آن هم در زماني كه چنگال قدرتمندان غربي، به خون مسلمانان آغشته گشته است. ما، نه گذشته‌ي پرافتخار خود را از ياد برده‌ايم و نه روزگار پرننگ غرب را فراموش كرده‌ايم كه دين ما، به ما درس اخلاق و نظافت و انسانيت مي‌داد و غربي‌ها، به نام دين و از زبان رجال كليسا، پاكيزگي و رفتن به حمام را گناه و مخالف با رهبانيت مي‌دانستند! حماقت و جهالت است كه در شرايطي از تمدن مادي غرب دفاع كنيم كه دستان پليد آنان، به خون پاك كودكان افغاني، عراقي و فلسطيني آغشته گشته است! اينك كه از چنگال مجسمه‌ي آزادي، خون زنان و كودكان مسلمان مي‌چكد و اكنون كه شهروندان جوامع غربي با پوچي روحي و انواع مخدرات و روان‌گرد‌ها، دست و پنجه نرم مي‌كنند، طوطي‌هاي مسلمان‌نما را چه مي‌توان ناميد؟ منظورم، همان خودباختگاني است كه به نام علم و پيشرفت، از پذيرش بي‌چون و چراي افكار وارداتي غرب سخن مي‌گويند. شكي نيست كه حكمت، گم‌شده‌ي مؤمن مي‌باشد و او، از همه به آن سزاوارتر است؛ اما:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم و فن را اي جوان شوخ و شنگ |  | مغز سر مي‌بايـد نه ملبوس فرنگ |

**ابواحمد، ابراهيم كياني درميان**

**زاهدان-19/3/1385هـ.ش**

مقدمه به ‌قلم: دكتر عبدالرزاق محمود ياسين الحمد

الحمد لله الذي فضل الإنسان بالعقل وجعله ساميا بروحه والصلوة والسلام على رسوله وخير خلقه محمد بن عبدالله وآله وصحبه.

مشاهده و تجربه‌ي انساني، يكي از منابع شناخت و دانش بشري مي‌باشد. اگر تجربه‌ي انساني، در چارچوب ضوابط و سنجه‌هاي درستي شكل گرفته باشد، مقدمات و در پي آن پيامدهاي باضابطه و مفيدي را به دنبال خواهد داشت. تجربيات بشري، نه با حالات فردي شكل مي‌گيرد و نه بر اساس گفته‌هاي بي‌اساسي كه حتي ممكن است بسيار پررواج و شايع باشد. تجربه، برخاسته از مشاهدات پياپي و دنباله‌داري است كه شايد اندك باشند. به همين خاطر قرآن كريم، به پندپذيري از رخ‌دادهاي امت‌ها و ملت‌هاي گذشته، رهنمون شده و در بسياري از موارد به تفكر و انديه در احوال و سرنوشت اقوام پيشين دستور داده است. چنان‌كه خداي متعال، مي‌فرمايد: ﴿فَكَأَيِّن مِّن قَرۡيَةٍ أَهۡلَكۡنَٰهَا وَهِيَ ظَالِمَةٞ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئۡرٖ مُّعَطَّلَةٖ وَقَصۡرٖ مَّشِيدٍ ٤٥ أَفَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَتَكُونَ لَهُمۡ قُلُوبٞ يَعۡقِلُونَ بِهَآ أَوۡ ءَاذَانٞ يَسۡمَعُونَ بِهَاۖ فَإِنَّهَا لَا تَعۡمَى ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَلَٰكِن تَعۡمَى ٱلۡقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ ٤٦﴾ [الحج: 45-46].

يعني: «چه بسيار شهرها و آبادي‌هايي كه به سبب ستم‌گري (ساكنانش) فروتپيده و بر هم ريخته است و چاه‌هايي كه بي‌استفاده رها گشته و كاخ‌هاي برافراشته و استواري كه بي‌صاحب و متروك مانده است. آيا در زمين به سير و سفر نپرداخته‌اند (تا از ديدن آثار گذشتگان و مشاهده‌ي ويرانه‌هاي كاخ‌هاي ستمگران) دل‌هايي به هم برسانند كه با آن‌ها (وظيفه‌ي خود را در قبال دعوت درك كنند و) بفهمند و گوش‌هايي داشته باشند كه با آن‌ها (اخبار جباران و نداي وجدان و فرمان يزدان را) بشنوند؟ چراكه اين چشم‌ها نيستند كه كور مي‌شوند و بلكه اين دل‌هاي درون سينه‌هاست كه نابينا مي‌شوند».

هنگامي كه از يكي از جنبه‌هاي زندگاني ساير ملت‌ها سخن مي‌گوييم، نبايد از ديگر جوانب مثبت آن‌ها غفلت بورزيم. در اين ميان وجود معيار و سنجه‌اي اصولي،‌ به نسبت جوانب مورد برسي و جايگاه آن در زندگاني بشر، در اولويت قرار دارد. از اين‌رو آنچه به موضوع روح و برتري آن يا عقل و پختگي آن، مرتبط است، پيوستگي بيشتري با حيات بشر مي‌يابد و آنچه به خواسته‌ها و بهره‌هاي مادي، مربوط مي‌شود، پيامد و تابع عوامل و زمينه‌هاي ديگري است. سخن درباره‌ي غرب و حيات آن، بحثي طولاني است كه به درازا مي‌انجامد. اينك بيش از هر زمان و مكان ديگري، صداي غربيان در هشدار به فروپاشي تمدن مادي غرب، درآمده است؛ تمدني كه از تعامل با روح و كرامت انساني بازمانده و نتوانسته است رابطه و معامله‌ي درستي باعقل فهيم بشر و نقش و رسالتش در زندگاني برقرار نمايد. عقل، تنها عامل شگفتي‌ساز و نوآور در كشف اسرار زندگي و پيشرفت در عرصه‌ي علوم مكانيكي، فيزيكي، شيميايي و الكتروني نمي‌باشد. ما، به‌خوبي درمي‌يابيم كه اين تجربيات و نيز كنكاش در آن‌ها و بهره‌مندي از آن‌ها،‌ براي خيزش اين امت عقب‌مانده از رسالتش، كارساز مي‌باشد. امتي كه از ياري دينش و از رفتار و منش ديني در زندگاني دور افتاده است. بنابراين ما، يافته‌ها و تجربه‌هاي غرب را فقط با قرآن و سنت و زندگاني نخستين نسل‌هاي امت اسلامي، مي‌سنجيم و آن‌ها را در قياس با واقعيت‌هاي كنوني اين امت قرار نمي‌دهيم؛ چراكه اينك امت اسلامي، از اين‌كه نمونه‌اي كاملاً اسلامي و عاري از انحراف و كج‌روي باشد، باز مانده است و از اين‌رو نشانه‌ها و اوضاعي هم‌چون اوضاع و نشانه‌هاي زندگاني غربي دارد. تنها دليلش، اين است كه اين امت، اسلام را به‌درستي در اقوال، افعال، قوانين و روابطش پياده نمي‌كند و به ميزان دوري از كتاب و سنت، به نابساماني و انحراف دچار گرديده است. لذا اين كتابچه را كه بخشي از مقاله‌هاي دكتر عبدالله خاطر در مجله‌ي البيان مي‌باشد، به شما خواننده‌ي گرامي تقديم مي‌كنيم. در اين كتابچه، برخي از زواياي زندگي در انگليس به تصوير كشيده مي‌شود و اميد آن مي‌رود كه همه‌ي ما و بويژه خودباختگان غرب‌زده و مادي‌گرا، وضع موجود خود را دريابيم و به واقعيت و دستاورد كنوني امت اعم از تباهي، آشفتگي و ناخوشي پي ببريم. اينك چنين شرايطي بر امت چيره شده و آن را به خفت و خواري كشانده است. اين امت، فرموده‌ي خدا را به ياد دارند كه: ﴿وَإِن تَتَوَلَّوۡاْ يَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ ثُمَّ لَا يَكُونُوٓاْ أَمۡثَٰلَكُم﴾ [محمد: 38].

يعني: «اگر شما (از فرمان خدا سرپيچي نماييد و) روي برتابيد، مردمان ديگري را جاي‌گزين شما مي‌گرداند (و اين مأموريت را به گروه ديگري مي‌سپارد) كه هرگز همانند شما نخواهند بود (و از ايثار جان و مال خودداري نخواهند كرد و از فرمان خدا روي‌گردان نخواهند شد)».

از خداي متعال مي‌خواهم كه اين كتابچه را مفيد و سودمند بگرداند و آن را مايه‌ي اجر و پاداش نگارنده‌اش قرار دهد، هدفمان را نيكو بفرمايد و به ما پاداش نيك عنايت نمايدكه او، شنوا و اجابت‌كننده است.

دكتر عبدالرزاق محمود ياسين الحمد21/11/1412ﻫ .ق

آنچه در انگلستان ديدم...

الحمد لله وكفى وصلاة وسلاما على عباده الذين اصطفى

بنده، حدود سه سال در لندن زندگي كرده‌ام. در اين مدت درسم را در رشته‌ي روانپزشكي دنبال مي‌كردم و در عين حال در يكي از مساجد آن‌جا به نام پيكهام فعاليت داشتم. جوانان خوبي از كشورهاي اسلامي به اين مسجد رفت و آمد داشتند. بنده، در پايتخت انگلستان چيزهايي ديدم كه خوبست آن‌ها را به قلم درآورم.

بنده، مشاهدات خودم را به‌صورت يك مجموعه در‌مي‌آورم تا مطالعه‌ي آن‌ها، براي همه، درس و عبرتي باشد.

فارغ‌التحصيل دانشگاه كمبريج

من، با آنكه رشته‌ي پزشكي را به زبان انگليسي آموخته بودم، اما به‌خاطر امتحان كارگزيني، نگران و نيازمند فراگيري زبان انگليسي بودم؛ چراكه در انگليس از همه انتظار دارند تا در سخن گفتن و نوشتن، همانند شهروندان انگليسي عمل كنند. از آنجا كه صبح‌ها در بيمارستاني كار مي‌كردم، چاره‌اي جز اين نداشتم كه مدرس و آموزگاري بگيرم تا به من اصول نگارش مقالات را آموزش دهد. معمولا در انگليس چنين مرسوم است كه نيازمندي‌ها را در پيش‌خوان محلي تجاري يا تابلوي اعلانات يكي از دانشكده‌ها مي‌نويسند و خيلي زود از طريق تلفن، پاسخش را دريافت مي‌كنند. من نيز همين كار را كردم؛ مدت‌زمان زيادي نگذشت كه يكي از دانش‌آموختگان دانشگاه كمبريج در رشته‌ي زبان و ادبيات انگليسي به سراغم آمد و قرار بر آن شد تا دو روز در هفته به من درس دهد. وي، پس از پنج جلسه كه براي آموزش زبان به خانه‌ام آمد، با لحني آميخته به شرم و حيا از من پرسيد: دوستان و همكاران زنم از من مي‌پرسند: چطور تا حالا پنج بار به خانه‌ي دوستت رفته‌اي و او، هنوز خانمش را به تو معرفي نكرده تا او را بشناسي!.

اين سؤال، سرآغاز گفتگو درباره‌ي مسايلي غير از نكات درسي بود. من هم منتظر چنين فرصتي بودم؛ زيرا انگليسي‌ها را خوب مي‌شناختم و مي‌دانستم كه آن‌ها دوست ندارند كه كسي سر سخن با آنان را آغاز كند و از مسايلي سخن بگويد كه آن‌ها، درباره‌اش چيزي نپرسيده‌اند. از اين‌رو بايد چنين فرصت‌هايي را غنيمت شمرد و به‌ پاسخ‌گويي سؤالاتشان پرداخت.

چكيده‌ي پاسخي كه به او دادم، از اين قرار است: دين ما، به حجاب و پوشش زن دستور داده و روا ندانسته است كه زن، با نامحرمان يك‌جا بنشيند. سپس از او درباره‌ي آسيب‌هاي اختلاط و هم‌نشيني مردان و زنان پرسيدم و اين نكته را مطرح كردم كه: آيا هم‌نشيني و اختلاط مردان و زنان ازدواج‌كرده، زمينه‌اي براي خيانت زناشويي نيست؟ هرچند كه آمار ارائه‌شده در زمينه‌ي فساد اخلاقي زنان و مردان ازدواج‌كرده، رقم اندكي هم‌چون 5% را نشان مي‌دهد!.

پاسخ داد: بله؛ بلكه شايد آمار و ارقام، بيشتر از اين‌ باشد.

دوباره پرسيدم: آيا اين روابط بي‌ضابطه، زمينه‌ي فساد و فروپاشي جامعه نيست؟

گفت: بله؛ همين‌طور است. گفتم: اين، يكي از حكمت‌هايي است كه دين ما، به حرمت و ناروا بودن اختلاط و هم‌نشيني مردان و زنان حكم نموده است. زن، در دين و باورهاي ديني ما، مكرم و گرامي است و از حقوق بسياري برخوردار مي‌باشد؛ خواه آن زن، دختر يا همسر و يا مادر باشد. سرپرست زن، بايد نفقه و خرجي زن را بدهد و براي خوشبختي زن تلاش نمايد. در دين ما، خانواده، مجموعه‌اي آكنده از محبت، تعاون، مسؤوليت‌پذيري و ويژگي‌هايي است كه براي جامعه‌ي شما قابل تصور هم نمي‌باشد.

گفت: اين، خيلي خوب و منطقي است.

بنده، صداقت و راستي را در گفتارش احساس كردم؛ از او پرسيدم: از اسلام چه مي‌داني؟ وي، نام دو تن از شخصيت‌هاي سياسي در جهان اسلام را بر زبان آورد و گفت: فقط اين‌ها را مي‌شناسم!.

گمان كردم شوخي مي‌كند؛ اما چون اين موضوع را بيشتر دنبال نمودم، فهميدم كه او، واقعا چيزي از اسلام و مسلماني نمي‌داند!.

فارغ‌التحصيل دانشگاه كمبريج، نمي‌دانست كه كتابي به نام قرآن كريم و پيامبري به نام محمدص وجود دارد! مردي، روبروي من سخن مي‌گفت كه هم‌چون طفلي كوچك و ناآگاه بود. با عرض پوزش از اين آقا بايد بگويم كه در كشور ما كودكان، آگاهي و دانش بيشتري از دين خدا دارند.

به او گفتم: نمي‌دانم كه چه كسي مسؤول ناآگاهي و عدم شناخت شما از اسلام است؟ آيا دانشگاه‌ها و برنامه‌هاي آموزشي شما مقصرند يا خود شما مقصريد كه به چنين وضعي راضي شده‌ايد؟ چطور ممكن است كه درباره‌ي ديني كه در سراسر جهان بيش از يك ميليارد پيرو دارد، به شما هيچ آموزشي ندهند؟! بويژه كه ميان كشور شما و كشورهاي جهان اسلام، منافع و پيوندهاي تاريخي مشتركي وجود دارد.

قبل از اين‌كه استاد، خانه‌ام را ترك كند، تعدادي كتاب در موضوع اسلام و اسلام‌شناسي به او دادم. او، پس از مدتي با من تماس گرفت و به من خبر داد كه اين كتاب‌ها را خوانده و قصد دارد كتاب‌هاي بيشتري درباره‌ي اسلام بخواند.

خواننده‌ي گرامي! چقدر دوست داشتم كه فرصت بيشتري در اختيارم بود تا مي‌توانستم بيش از اين با امثال اين شخص، درباره‌ي اسلام سخن بگويم. اما چه كنم كه كارهاي سخت و دشواري دارم كه بيشتر وقت مرا مي‌گيرد و فعاليت در عرصه‌ي دعوت اسلامي را بر اساس اولويت‌بندي و به ترتيب كارهاي مهم‌تر و سپس مهم انجام مي‌دهم. در هر حال سؤال، اين است كه در چنين اوضاعي آيا خودباختگان طوطي‌صفت كشورهاي جهان سوم از حقيقت غربي‌ها باخبرند كه طوطي‌وار از غرب و مظاهر زندگي غربي سخن مي‌گويند؟!.

اگر دانش‌آموخته‌ي دانشگاه كمبريج، پزشك يا مهندس بود، عذر وبهانه‌اي برايش پيدا مي‌كرديم؛ اما او، از دانشكده‌ي زبان و ادبيات انگليسي فارغ‌التحصيل شده بود و از اين‌رو انتظار مي‌رفت كه حداقل مقدار اندكي درباره‌ي اسلام آموخته باشد. لذا كساني كه در نوشته‌هاي ادبي و تاريخي خود، به‌كثرت به اقوال و گفته‌هاي مستشرقان و خاورشناسان استناد مي‌كنند، بايد اين نكته را مد نظر قرار دهند كه افرادي هم‌چون اين فارغ‌التحصيل دانشگاه كمبريج، درباره‌ي اسلام چه مي‌آموزند؟

آري! چنين پديده‌اي، از نابينايي و كورچشمي نيست؛ بلكه برخاسته از كوري دل‌هايي است كه در سينه‌ها هستند. ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعۡمَى ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَلَٰكِن تَعۡمَى ٱلۡقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ﴾ [الحج: 46].

زنان غربي و مسأله‌ي ازدواج

خواننده‌ي گرامي! پيشتر يادآور شدم كه بنده، روانپزشك هستم. اين‌كار، به من اين فرصت را داده تا چهره‌ي ديگري از جوامع و انسان‌ها را ببينم و با افراد و گروه‌هاي مختلف مردم اعم از زن و مرد، رابطه داشته باشم. يكي از ويژگي‌هاي مشاغلي هم‌چون روانپزشكي، اين است كه دارندگان چنين مشاغلي بيشتر با مشكلات مردم آشنايي دارند و از اين‌رو چه بسا روانپزشكي كه در خيابان راه مي‌رود، متوجه اموري مي‌شود كه ديگران، بي‌تفاوت از كنار آن مي‌گذرند. چقدر دوست دارم كه علما و دعوت‌گران نيز به اين قضايا و مسايل، با توجه و نگاه بيشتري مي‌نگريستند، چراكه مسؤوليت و نقش آنان در مسايل روحي رواني، بيش از پزشكان و مسؤولان امنيتي مي‌باشد. از سوي ديگر مخالفت با آموزه‌هاي اسلامي از مهم‌ترين عواملي است كه به پيدايش و گسترش بيماري‌هاي رواني انجاميده است.

اين مقدمه را از آن جهت نوشتم كه خواننده، از حوادث و پيشامدهايي كه برايش بيان مي‌كنم، متعجب و شگفت‌زده نشود. به‌ويژه آن‌جا كه از معاينه‌ي زنان بيمار و گوش‌دادن به مشكلاتشان سخن مي‌گويم؛ زيرا نمي‌توان بدون معاينه و شنيدن مشكلات و بررسي آن‌ها، دست به درمان شد. پس از اين مقدمه به اصل موضوع يعني زنان غربي و مسأله‌ي ازدواج بازمي‌گردم:

در آغازين روزهاي اقامتم در انگليس خيلي شگفت‌زده شده بودم كه در غرب، زنان، خرج مردان را مي‌دهند. من، چنين پديده‌هايي را در رستوران‌ها و قطارها مشاهده مي‌كردم. گويا در واژه‌نامه‌ها و فرهنگ غربيان، چيزي به نام لطف و سخاوت، وجود ندارد. پس از مدتي از شگفتي و تعجب درآمدم. بيماران، اسباب و عوامل اين پديده را به من گفتند. من، از گفته‌هاي بيماران دانستم كه در غرب، مردان، ميلي به ازدواج و برقراري پيوند زناشويي ندارند. در آن جامعه روابط زنان و مردان با يكديگر، بدور از اصول زندگي زناشويي و در قالب چيزي است كه نامش را دوستي گذاشته‌اند. زنان و مردان غربي، معمولا دوستاني از جنس مخالف دارند. اين، در حالي است كه در اين دوستي، هيچ نشاني از صدق و راستي، محبت، مردانگي، كرم، وفاداري و ديگر ارزش‌ها و مفاهيم ارزشمند وجود ندارد.

در نگاه غربي‌ها دوست، كسي است كه چند ماه يا سال را همراه زني زندگي مي‌كند؛ البته بي‌آنكه خرجش را بدهد. بلكه در بيشتر موارد زن، خرج دوست مردش را مي‌دهد. مرد، هر زمان كه بخواهد خانه‌ي زن را ترك مي‌كند و مي‌رود و بدين‌سان زن، در افسردگي و هراس شديدي به‌سر مي‌برد كه مبادا دوست مردش، او را از خود براند و دوست ديگري بگيرد و با زن جديدي رابطه برقرار كند! زن بي‌چاره، از اين مي‌ترسد كه مبادا ديگر دوست مردي نيابد تا مدتي را در كنار او بگذراند!.

از آن‌جا كه گفته‌اند: مثال، مسأله را روشن‌تر مي‌كند، بنده، نمونه‌اي از نمونه‌هاي زيادي را كه در اين‌باره وجود دارد، بيان مي‌كنم تا وضعيت زن، در جامعه‌ي غرب روشن‌تر گردد:

درميان بيماران رواني، زني ديدم كه حدود بيست تا سي سال، سن داشت؛ وضعيت روحي‌اش، خيلي به‌هم ‌پاشيده بود. با گذشت زمان كه مقداري بهبود يافت و از روي هوشياري سخن مي‌گفت، از او درباره‌ي زندگيش پرسيدم. وي، در حالي كه از چشمانش اشك مي‌ريخت، چنين پاسخ داد: تنها مشكل من، اين است كه در اضطراب و افسردگي زندگي مي‌كنم و نمي‌دانم كه دوست مَردَم، چه زماني از من جدا مي‌شود؟! نمي‌توانم از او درخواست ازدواج نمايم؛ زيرا از اين مي‌ترسم كه ناراحت شود و از من جدا گردد! به من پيشنهاد شد تا براي جلب رضايتش، از او باردار شوم؛ همان‌طور كه اينك اين كودك را مي‌بينيد و مشاهده مي‌نماييد كه از زيبايي و جمالم نيز چيزي كاسته نشده است. با اين حال تمام تلاشم را مي‌كنم و هر راهي در پيش مي‌گيرم تا با خدمت به وي و صرف مال و هزينه، او را به ازدواج با خودم و تشكيل خانواده، قانع كنم. اما او، هم‌چنان از پذيرش ازدواج با من امتناع مي‌ورزد. همين، راز بيماري من است كه باعث شده تا در جامعه احساس تنهايي كنم. من، شوهري ندارم كه مرا در سختي‌هاي زندگي ياري رساند؛ البته خانواده‌اي دارم كه بود و نبود آن‌ها، يكي است. اي كاش هم‌چنان بدون بچه مي‌ماندم؛ زيرا نمي‌خواهم كه اين طفل نيز همانند من تيره‌روز و بدبخت شود.

در جامعه‌ي غرب، چنين زناني، اندك نيستند. بلكه زناني كه زندگي آرامي داشته باشند، كم و اندك هستند. با اين حال غربي‌ها، بر جوامع اسلامي ما خرده مي‌‌گيرند و گمان مي‌كنند كه، در جامعه‌ي ما زن، زندگي سخت و رنج‌باري دارد. البته براي ما مهم نيست كه غربي‌ها، درباره‌ي ما چه فكر مي‌كنند و اصلا ما، از آن‌ها گواهي حُسن رفتار نمي‌خواهيم. تنها خواسته‌ي ما، اين است كه زنان ما، خدواند را بر نعمت اسلام سپاس بگذارند. آري! زن، در دوره‌ي جاهليت و پيش از ظهور اسلام، خوار و ذليل بود؛ اسلام آمد تا جايگاهش را برتري بخشد و حقوق از دست‌رفته‌اش را به او بازپس دهد. اين، از فضل خدا است كه مرد را بر آن داشت تا در جستجوي زن دل‌خواهش برآيد و از او خواستگاري و درخواست ازدواج نمايد. اين، زن است كه اگر بخواهد به خواستگارش جواب مثبت يا منفي مي‌دهد؛ خانواده‌ي زن نيز در امر ازدواج، نقش بزرگي دارند. در هر حال زن، در خانواده‌ي اسلامي، عزيز و گرامي است؛ فرقي نمي‌كند كه در خانه‌ي پدرش باشد يا در خانه‌ي شوهر. در جامعه‌ي اسلامي، مردان، خرج و نفقه‌ي زنان را مي‌دهند. حتي گاهي ما، از اين مي‌ناليم كه در جامعه‌ي ما، مرد ناگزير است تا براي رسيدن به زن، مهريه‌ي سنگين و مخارج هنگفتي بپردازد. به عبارتي، در جامعه‌ي ما، مرد، براي رسيدن به زن دلخواهش، بايد منت بكشد و مراحل زيادي را پشت سر بگذارد. خداوند متعال مي‌فرمايد: ﴿يَمُنُّونَ عَلَيۡكَ أَنۡ أَسۡلَمُواْۖ قُل لَّا تَمُنُّواْ عَلَيَّ إِسۡلَٰمَكُمۖ بَلِ ٱللَّهُ يَمُنُّ عَلَيۡكُمۡ أَنۡ هَدَىٰكُمۡ لِلۡإِيمَٰنِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٧﴾ [الحجرات: 17].

يعني: «آنان، بر تو منت مي‌گذارند كه اسلام آورده‌اند. بگو: با اسلام خود بر من منت مگذاريد؛ بلكه خدا، بر شما منت مي‌نهد كه شما را به سوي ايمان هدايت كرده است اگر در ادعاي ايمان راست و درست هستيد».

زن مسلمان، ملكه است!

همسايه‌ي ما، پيرزني بود كه بيش از هفتاد سال عمر داشت. با ديدنش، به انسان، شفقت و دلسوزي دست مي‌داد. آن زن، در حالي به خانه‌اش رفت و آمد مي‌كرد كه بي‌كس و كار بود و كسي نداشت كه به او كمك كند؛ خودش، غذا مي‌خريد و لباس تهيه مي‌كرد؛ خانه‌ي آرامي داشت كه كسي جز خودش در آن نبود و كسي هم درب خانه‌اش را نمي‌زد.

در يكي از روزها بنا بر وظيفه‌ي اسلامي خود كه بايد از همسايگان سر زد، به سراغش رفتم و درب خانه‌اش را زدم. با آن‌كه من، كار خاصي نكردم، اما پيرزن، خيلي ترسيد؛ چرا كه او در جامعه‌اي زيسته و پرورش يافته بود كه هيچ خوبي و خيري، در آن نيست و به مهرورزي و دلسوزي، هيچ شناختي ندارد. جامعه‌اي كه در آن بيشترين و بهترين رابطه‌ي همسايگي، گفتن اتفاقي صبح بخير يا عصر بخير است!.

پيرزن، روز بعد با مقداري شيريني كه براي بچه‌ها آورده بود، به خانه‌ي ما آمد و كارت تقديري به ما داد كه بر روي آن به‌خاطر آنچه كه به او داده بوديم، قدرداني و تشكر كرده بود. چنانچه اين كار، عادت عموم مردم انگليس در مناسبت‌ها و مراسم است.

من، از آن پيزن خواستم تا گاهي به ديدن همسرم بيايد. او نيز هر از چند گاهي به ديدن همسرم مي‌آمد. وي، پس از مدتي رفت و آمد به خانه‌ي ما، متوجه شد كه در جوامع ما، مرد، در قبال خانه و خانواده‌اش مسؤول مي‌باشد؛ به‌خاطر آن‌ها كار مي‌كند و براي آنان، غذا و لباس مي‌خرد. هم‌چنين دريافت كه مسلمانان، به جنس زن اعم از دختر، همسر و يا مادر احترام زيادي مي‌گذارند. اين احترام، بويژه در زماني كه سني از زن مي‌گذرد، افزايش مي‌يابد؛ به‌گونه‌اي كه هر يك از فرزندانش، مي‌كوشد تا بيشترين خدمت را به او انجام دهد. پيرزن، دانست كه در جامعه‌ي ما، هر كسي كه در خدمت به پدر و مادرش و توجه به آن‌ها كوتاهي نمايد، از چشم مردم مي‌افتد و همه، از او بيزار مي‌شوند.

بدين‌سان پيرزن، از مجموعه‌ي رفتارهاي خانواده‌ي مسلمان آگاهي يافت و فهميد كه در خانه‌ي مسلمان، رفتار پدر با فرزندان چگونه است؟ گويي به چشم خود مشاهده كرد كه فرزندان، هنگام ورود پدر به خانه، به دورش مي‌گردند؛ زن، تمام توانايي‌اش را در خدمت به شوهرش بكار مي‌گيرد. آري! آن زن از چگونگي تعامل و منش اعضاي خانواده‌ي مسلمان با يكديگر آگاهي يافت و از اين‌رو حالات خودش را با اوضاعي كه ما مسلمانان داريم، مقايسه كرد. او، مي‌دانست كه فرزندان و نوه‌هايي دارد، اما خبر نداشت كه آن‌ها كجا هستند؟! هيچ يك از آنان به ديدنش نمي‌آمد! شايد تعجب كنيد، اما اين، يك واقعيت است كه در غرب امكان دارد اين پيرزن (يا پيرمرد و پيرزني هم‌چون او) بميرد، دفن شود و يا بسوزد و هيچ يك از فرزندانش، خبر هم نشوند!! خانه‌اي كه آن پيرزن داشت، نتيجه‌ي كار و دست‌رنج خودش در طول عمرش بود. آن پيرزن، براي همسرم از مشكلات و سختي‌هاي فراروي زن غربي در محيط كار يا خريد نيازمندي‌هاي خانه سخن مي‌گفت تا اين‌كه سخنش به اين‌جا انجاميد كه: واقعا زن، در جامعه‌ي شما، مثل يك ملكه است و اگر دير نشده بود، با مردي همانند شوهر تو ازدواج مي‌كردم و هم‌چون شما زندگي مي‌نمودم.

كسي كه براي درس يا كار به غرب رفته، چنين نشانه‌هايي را به ‌وضوح مشاهده كرده است. با اين حال متأسفانه در جامعه‌ي ما، برخي از خودباختگان فرهنگ غرب، از تقليد كوركورانه‌ي زندگي غربي، شرم نمي‌كنند و با شگفت و تعجب تمام هم‌چنان برخي از مجله‌ها و نشريات كشورهاي اسلامي، از لباس زن غربي، كار زن غربي و پوشش غربي و آزادي‌اي سخن مي‌گويند كه زن غربي، در سايه‌ي آن زندگي مي‌كند!.

بار خدايا! تو را سپاس كه به نعمت اسلام بر ما، منت گذاشتي.

﴿يَمُنُّونَ عَلَيۡكَ أَنۡ أَسۡلَمُواْۖ قُل لَّا تَمُنُّواْ عَلَيَّ إِسۡلَٰمَكُمۖ بَلِ ٱللَّهُ يَمُنُّ عَلَيۡكُمۡ أَنۡ هَدَىٰكُمۡ لِلۡإِيمَٰنِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٧﴾ [الحجرات: 17].

يعني: «آنان، بر تو منت مي‌گذارند كه اسلام آورده‌اند. بگو: با اسلام خود بر من منت مگذاريد؛ بلكه خدا، بر شما منت مي‌نهد كه شما را به سوي ايمان هدايت كرده است اگر در ادعاي ايمان راست و درست هستيد».

وقتي زن، با فطرتش در تعارض قرار بگيرد...!

من، هرگز از ياد نمي‌برم كه در مدت اقامتم در غرب، دو سيما و شخصيت متفاوت و بلكه متعارض از يكي از زنان برجسته‌ي انگليسي ديدم كه وكيل بود.

**سيماي نخست:** اولين شخصيت اين زن، داراي اين ويژگي‌ها بود:

1. انرژي زياد، فربگي و تنومندي.
2. تندزباني.
3. جديت و سرسختي در رسيدن به آنچه باور داشت.
4. فعاليت خستگي‌ناپذير و گسترده؛ به‌صورتي كه گاهي مقاله‌هاي زيادي از او به چاپ مي‌رسيد و گاهي نيز بر صفحه‌ي تلويزيون نمايان مي‌شد و با مردان نامور و توانا در عرصه‌هاي فكري و علمي، به رايزني و اظهار نظر درباره‌ي مسايل مختلف مي‌پرداخت و از ديگرسو، سخنان اين زن، به گوش مي‌رسيد كه در دادگاه به دفاع از موضوعي برخاسته بود كه خود را براي آن نثار كرده بود.

شايد خواننده‌ي گرامي، چنين بپندارد كه اين زن، وكيل شركت يا مؤسسه‌اي بود. خير؛ بلكه تنها كار اين خانم، دفاع از حقوق زن و برابري همه‌جانبه‌ي زنان و مردان بود. از اين‌رو آمار و ارقام شگفت‌انگيزي از وزارت‌‌ها، مؤسسات و شركت‌ها، نزد اين زن يافت مي‌شد كه به موضوع نسبت زنان و مردان شاغل در سازمان‌هاي يادشده، مي‌پرداخت. از اين‌رو توانسته بود در بسياري از موارد، تعدادي از زنان را به استخدام نهادها و مؤسسات مذكور در بياورد و فاصله‌ي ميان زنان و مردان شاغل را كم نمايد. در پاره‌اي از موارد نيز موفق شده بود كه حكم دادگاه را بر ضد برخي از شركت‌ها، به نفع زناني تغيير دهد كه به علت عدم نياز به آن‌ها، از وظايف و شغل‌هاي سازماني خود، بيكار شده بودند.

در هر حال اين زن، در جامعه‌ي غرب، بلندآواز و نامور بود و جايگاه بزرگ و برجسته‌اي در جامعه داشت. وي، در انگليس، الگو و نمونه‌ي زنان و حتي مرداني قرار گرفته بود كه به برابري مطلق ميان زن و مرد، فرا مي‌خوانند.

**سيماي دوم:** دومين شخصيت اين زن، شخصيت زن بيماري است كه در بيمارستان بيماري‌هاي رواني، تحت درمان يك روان‌پزشك قرار داشت. او، در همان بيمارستاني تحت درمان بود كه من، در آن كار مي‌كردم. من، به چشم خود صحنه‌اي ديدم كه به‌كلي متفاوت با چيزي بود كه مردم، در صفحه‌ي تلويزيون يا سالن دادگاه مشاهده مي‌كردند.

من، زن ضعيف، ازهم‌پاشيده و در هم شكسته‌اي ديدم كه در دنيا احساس تنهايي مي‌كرد و فرزند، شوهر و برادر و پدري نداشت. اين در حالي است كه زنان، او را وكيل توانمندي مي‌دانستند كه از حقوقشان دفاع مي‌كرد. اين، تنها رابطه‌ي ديگران با خانم وكيل بود و از اين‌رو آنان، خود را نيازمند و يا هم‌گرا با زن ضعيفي نمي‌دانستند كه روي تخت بيمارستان افتاده و يا خانه‌نشين شده بود.. من، پيش از آن‌كه از اين زن، چيزي بپرسم، مشكلش را مي‌دانستم، اما بايد از بيمار سؤالاتي را پرسيد و به گفته‌هايش توجه كرد. لذا از او پرسيدم: بيماريت، چيست و چه احساسي داري؟ او در پاسخ من، چنين گفت: «من، از يك مرد درخواست ازدواج كرده‌ام، اما او به من پاسخ منفي داده و خواسته‌ام را رد كرده است!! من، از زندگي و كارم خسته شده‌ام».

بيماري اين زن را با امانت و دقت، براي شما بازگو مي‌كنم.. من، بنا بر وظيفه‌ي پزشكي خود، براي درمان افسردگي اين زن، اقدامات لازم را انجام دادم؛ اما مي‌دانم كه اين زن، هرگز از اين بيماري بهبود نخواهد يافت. زيرا وي، هيچ‌گاه، آن‌چنان مردي پيدا نخواهد كرد كه براي ازدواج با او، از زندگي و عقلش دست بردارد و بي‌پروا به ازدواج و زندگي با اين زن، تن دهد و اگر همچنين مردي بيابد كه به خواسته‌اش «نه» نگويد، در واقع نامردي پيدا كرده كه فقط شبيه مردان است! و چنين مردنمايي، نمي‌تواند مشكل خانم وكيل را حل كند. از سوي ديگر اگر اين خانم، از بيماريش بهبود حاصل كند و به شغل گذشته‌اش بپردازد، دوباره بيمار و رواني خواهد شد؛ زيرا چنين زني كه به دنبال شهرت و نام‌آوري است، به همه چيز جز پيامدهاي كارش مي‌انديشد. اينك خود قضاوت كنيد كه چه بلايي بر سر زني مي‌آيد كه با فطرت و سرشت خويش، در تعارض قرار مي‌گيرد؟!.

خداي متعال مي‌فرمايد: ﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٠﴾ [الروم: 30].

يعني: «روي خود را خالصانه متوجه آيين (حقيقي خدا، اسلام) كن. اين، سرشتي است كه خداوند، مردمان را بر اساس آن سرشته است؛ نبايد سرشت خدا را تغيير داد (و آن را از دين‌داري به بي‌ديني و از راست‌روي به كج روي كشاند). اين است دين و آيين محكم و استوار و ليكن بيشتر مردم، نمي‌دانند».

مشكل، اين‌جاست كه مردم، اين زن را فقط با تندزباني، پرحرفي و انرژي وافرش در عرصه‌ي دفاع از حقوق زن ديده و او را بر بستر بيماري افسردگي مشاهده نكرده‌اند. اساس بيماري و تيره‌روزي خانم وكيل، رويكرد كساني است كه فريفته‌ي سخنان شگفت‌انگيزش شدند و يا كساني، عامل بدبختي او هستند كه با تحسين و فريب او، وي را به چنين روزي انداختند. اين، چيزي است كه من شخصا مشاهده كردم و چنين نمونه‌هايي، در جامعه‌ي غرب زياد مي‌باشند. از اين‌رو پيشنهاد مي‌كنم كساني كه در پي نمونه‌هايي بيش از اين هستند، به آمار زنان چهره و مشهوري مراجعه كنند كه در غرب و حتي در كشورهاي اسلامي، از بيماري رواني رنج مي‌برند.

مسؤوليت‌پذيري مرد در قبال خانواده‌اش و سرپرستي آن‌ها، هم براي خود او بهتر است و هم براي همسر و فرزندانش. كوتاهي مرد در انجام وظايفش و عقب‌نشيني از جايگاه سرپرستي خانواده و واگذاري آن به زن، جهنم غيرقابل تحملي براي زن مي‌باشد. برابري مطلق زن و مرد، دروغ نوساخته‌اي است كه دشمنان زن اعم از يهوديان، صليبيان، سوسياليت‌ها**[[1]](#footnote-1)** و ساير مكاتب بي‌دين و مادي‌گرا، ساخته و پرداخته‌اند و اينك تمام بررسي‌هاي علمي، بر فساد و سستي چنين باوري تأكيد مي‌كنند.

خداي متعال، مي‌فرمايد: ﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: 63].

يعني: «آنان كه با فرمان پيامبر مخالفت مي‌كنند، بايد از اين بترسند كه (در برابر اين نافرماني) بلايي، گريبانگيرشان شود يا اين‌كه عذابي دردناك، به آنان برسد».

وصلی الله علد نبينا محمد و علی آله وصحبه وسلم

1. - سوسياليسم يا جامعه‌باوري، از واژه‌ي سوسيال در زبان فرانسه به معناي اجتماعي گرفته شده است؛ در واژه‌نامه‌ي انگليسي آكسفورد، سوسياليسم، نظريه‌اي تعريف شده است كه بر نظارت جامعه بر توليد و وسايل توليد و نيز اداره‌‌ي آنها به سود همگان، تأكيد دارد.. بدون ترديد چنين تعريفي از سوسياليسم، صرفا به حوزه‌ي اقتصادي اين مكتب و تفكر، اشاره دارد؛ در صورتي كه نظريه‌پردازان سوسياليسم در حوزه‌هاي مختلف اجتماعي، اقتصادي و فلسفي و حتي ديني، اظهار نظرهايي كرده‌اند كه هرچند هم‌سان نمي‌باشد، اما از آن‌جا كه از تمام جريان‌هاي تاريخي، طبيعي و حتي ما بعد طبيعي، برداشت و يا تفسيري ماده‌باورانه و صرفاً جامعه‌شناختي داشته‌اند، از اين‌رو در تحليل آموزه‌هاي مذهبي و ديني خود نيز، به بي‌راه رفته‌اند؛ متأسفانه در اين ميان عده‌اي بدور از آشنايي با مفاهيم دين اسلام كوشيده‌اند تا اسلام را ديني تعريف كنند كه با مكاتب و باورهاي بشري از قبيل: دموكراسي، ناسيوناليسم، سوسياليسم و امثال اين‌ها، هم‌سو و موافق است؛ اما قطعاً اسلام، ديني است كامل و همه‌جانبه كه با وجود تمام بي‌راهگي‌هاي برخي از به‌اصطلاح انديشمندان، از تحريف و دگرگوني در امان مانده و هم‌چنان قابليت كاربرد در تمام جنبه‌هاي رندگاني را دارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-1)